جلسه 16

**یک‌شنبه - 03/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به معنای حرفی بود. عرض کردیم مرحوم محقق نائینی فرموده‌اند: معنای حرفی ایجادی هست، حرف وضع شده است برای ایجاد ربط بین مفردات جمله و لکن معنای اسمی اخطاری هست.

سه برداشت از کلام ایشان شده بود. به نظر ما برداشت صحیح برداشت سوم بود. خلاصه این سه برداشت این بود:

برخی گفته‌اند مقصود مرحوم محقق نائینی این است که وضع شده مثلا حرف فی برای ایجاد ربط ظرفی کلامی. بعدا اشکال کردند فرمودند: درست است که حرف فی ایجاد ربط کلامی می‌‌کند بین مفردات جمله و لکن در طول دلالتش بر معنای خودش و ما باید ببینیم معنای فی چیست. این اشکال بر این برداشت وارد هست.

برداشت دوم برداشتی بود که برخی مثل آقای صدر داشتند از کلام مرحوم محقق نائینی که ایشان می‌‌فرماید: حرف وضع شده است برای وجود نسبت. اسم موضوع‌لهش مفهوم است مثل لفظ ماء، موضوع‌لهش مفهوم است، اما حرف موضوع‌لهش وجود نسبت است بین ماء و کوز، می‌‌شود ماء فی الکوز. و قطع نظر از وجود اصلا معنای حرفی تقرری ندارد. و لذا چون موضوع‌له لفظ فی واقع النسبة است، وجود النسبة است که در ذهن متکلم است ایجاد ربط می‌‌کند بین مفردات جمله.

ما عرض کردیم این برداشت هم هر چند اقرب است به کلمات مرحوم محقق نائینی، اما متعین نیست و اشکال دارد. چون لازمه این برداشت این است که بگوییم در عالم مفهومیت معنای حرفی هیچ جایگاهی ندارد. یعنی ماء فی الکوز، ماء در عالم مفهومیت جایگاه دارد، کوز در عالم مفهومیت جایگاه دارد، بعد هنگامی که وجود ذهنی پیدا می‌‌کنند این دو مفهوم، در مرحله وجود ذهنی واقع النسبة موجود می‌‌شود بین این دو ولی در رتبه تقرر مفهومی ما غیر از این دو مفهوم اسمی چیز دیگری نداریم. این خلاف وجدان است که ما در عالم تقرر مفهومی معنای حرفی نداشته باشیم، ‌قطع نظر از طرو وجود ذهنی و خارجی بر آن.

شاهد بر عرض ما این است که طبق برداشت دوم بین ماء فی الکوز که من تصور می‌‌کنم و استعمال می‌‌کنم و بین ماء فی الکوزی که شمای مستمع تصور می‌‌کنید، جامع وجود ندارد چون دو وجود نسبت است. و جامع گفته‌اند بین وجودات نسبت ما نداریم، ‌جامع به این شکل می‌‌شود که ما از وجود جدا کنیم یک ذات را و آن ذات بماند ‌با حذف خصوصیات افراد، نام آن را جامع می‌‌گذاریم. خصوصیت وجود نسبت ظرفیه در ذهن من متکلم که می‌‌گویم ماء فی الکوز متقوم است به وجود ذهنی ماء و کوز در ذهن من متکلم. اگر این وجودهای ذهنی را که برای ماء و کوز در ذهن من متکلم هست تجرید بکنیم، آن وجود نسبت بینهما هم نابود می‌‌شود چون وجودش وجود رابط است که متقوم است به وجود طرفین. پس بین ماء فی الکوز که من در ذهن لحاظ می‌‌کنم به لحاظ آن معنای فی که وجود رابط بین ماء و کوز هست، با آن ماء فی الکوزی که در ذهن شمای مستمع هست جامع وجود ندارد. کما این‌که با آن ماء فی الکوز در خارج که متقوم است آن وجود رابط ظرفی در خارج به وجود خارجی ماء و وجود خارجی کوز با او هم جامع ندارد. چون جامع یعنی تجرید از وجود بکنیم، ‌ذات را مجرد کنیم از وجود، ‌این ذات تقرر داشته باشد می‌‌شود جامع در حالی که در وجود رابط اگر وجود اطراف را ما تجرید کنیم وجود رابط نابود می‌‌شود، ‌ذاتی برای او نمی‌ماند تا بخواهد جامع باشد بین افراد.

در حالی که طبق برداشت سوم ما می‌‌گوییم در عالم مفهومیت ما دو سنخ مفهوم داریم: یک مفهومی که مستقل است در لحاظ، می‌‌شود آن را منفردا لحاظ کرد مثل مفاهیم اسمیه و مفاهیمی هستند که مستقلا قابل لحاظ نیستند، ‌مفهومٌ غیر مستقل فی المفهومیة و متقوم است در مثال ماء فی الکوز آن معنای حرفی به مفهوم طرفین، ‌به مفهوم ماء در یک طرف و کوز در طرف دیگر. ماء‌فی الکوز هر کجا لحاظ بشود، در ذهن مستعمل، ‌در ذهن مستمع و یا در خارج موجود بشود جامع دارد چون تجرید نکردیم این معنای فی را در ماء‌فی الکوز از طرفین آن. چون طرفین آن شخص وجود ذهنی در ذهن مستعمل نیست، ‌شخص وجود ذهنی در ذهن مستمع نیست، ‌شخص وجود خارجی در عالم تکوین نیست. ما همان‌طوری که شما در اسم می‌‌گویید مفهوم وجود خارجی از وجود خارجی تجرید می‌‌شود و به ذهن می‌آید، ‌به نظر مشهور فلاسفه که للشیء غیر الکون فی الاعیان کون بنفسه لدی الاذهان، ‌ما می‌‌گوییم همین بیان را در معنای حرفی هم می‌‌گوییم. واقعا این‌که می‌‌گویید معنای حرفی ماهیت ندارد، ‌باید مقصودتان این باشد که ماهیت مستقله عن الطرفین ندارد و الا ماهیت غیر مستقله که به تبع لحاظ طرفین موجود می‌‌شود در ذهن، این چرا وجود ندارد؟ به تبع مفهومین اسمیین، ‌به تبع مفهوم ماء و مفهوم کوز که حالا اگر در خارج موجودند در خارج ماء فی الکوز می‌‌شود. آن مفهوم فی در خارج وجود خارجی دارد، اما نه مستقلا، به تبع وجود مفهوم ماء و کوز در خارج. و اگر در ذهن موجود می‌‌شود، ‌باز مفهوم فی غیر مستقل است به تبع وجود ذهنی این دو مفهوم اسمی موجود می‌‌شود. این می‌‌شود جامع. جامع لازم نیست مستقل باشد و لو غیر مستقل، ‌مهم این است که از مفهوم ماء‌و از مفهوم کوز تجرید نشود اما از وجود ذهنی در ذهن مستعمل یا از وجود ذهنی در ذهن مستمع یا از وجود خارجی در خارج، ما بخواهیم تجرید بکنیم، بعد بگوییم پس بین این‌ها هم جامع وجود ندارد و لفظ فی در ماء فی الکوز بین آن ماء فی الکوزی که من استعمال می‌‌کنم با آن ماء فی الکوزی که شما استعمال می‌‌کنید یا آن ماء‌ فی الکوزی که مخاطب سماع می‌‌کند بگوییم مشترک لفظی است. این خلاف وجدان است.

اگر ما بگوییم ماهیة‌ الاشیاء ‌به ذهن می‌آید باز هم معنای حرفی می‌‌تواند ماهیت داشته باشد منتها ماهیت غیر مستقلة، دیگه به تبع طرفین آن وجود ذهنی پیدا می‌‌کند. و اگر بگوییم کما هو غیر بعید که اصلا ماهیت در ذهن موجود نمی‌شود، ‌ماهیت اشیاء یا بناء‌بر اصالة‌الماهیة یا بناء بر اصالة‌الماهیة که ماهیت وجود بالعرض دارد در خارج است و آنچه در ذهن است شبح است از خارج، مثل آینه، ‌ذهن ما مثل آینه است، ‌مثل دوربین فیلم‌برداری است. شبحی از این ماء فی الکوز در آینه در این فیلم‌ که تصویر کردند این ماء فی الکوز را، ‌شما می‌‌بینید، ‌شبحی است از آن. آنچه که در ذهن ما هست شبح است از آن نسبت ظرفیه خارجیه منتها شبح گاهی مستقل فی الوجود است می‌‌گوییم النسبة الظرفیة، ‌این چون مستقل است صلاحیت ایجاد ربط بین مفردات جمله ندارد. اما اگر شبح غیر مستقل بود در لحاظ، ‌به تبع مفهومین اسمیین ما این شبح را لحاظ کردیم، می‌‌گوییم ماء‌فی الکوز شبح ماء را داریم، ‌شبح کوز را هم داریم، شبح آن ربط ظرفی بینهما هم به تبع آن دو در ذهن‌مان هست. و این چون غیر مستقل است صلاحیت ایجاد ربط دارد.

و ما معتقدیم اصلا، حداقل به نظر عرفی، معنای موضوع‌له لفظ فی دلالت بر نسبت ظرفیه خارجیه است. چه جور گفتیم ماء از مفهوم ذهنی آب صحت سلب دارد، آن صورت آب که در ذهن شماست، آب نیست، صحت سلب دارد، ‌پس موضوع‌له لفظ ماء می‌‌شود ما هو بالحمل الشایع ماء، موضوع‌له لفظ فی هم می‌‌شود ما هو بالحمل الشایع نسبة ظرفیة خارجیة و الا آنچه که در ذهن است نسبت ظرفیه نیست، ‌شبح نسبت ظرفیه است. منتها معنای فی عبارت است از شبح غیر مستقل از نسبت ظرفیه خارجیه، ‌معنای النسبة الظرفیة که معنای اسمی است، شبح مستقل است از نسبت ظرفیه خارجیه که صلاحیت ایجاد ربط بین مفردات جمله ندارد.

[سؤال: ... جواب:] زید فی الدار علماء ادب گفتند متعلق است به کائن، ‌زید کائن فی الدار. که حالا آن را بحث می‌‌کنیم. ما لزومی ندارد فعلا زید کائن فی الدار یا زید فی الدار را ببینیم جمله تامه است این‌جا، ‌نسبت تصدیقیه است او را بحث کنیم. حالا مشهور می‌‌گویند زید فی الدار‌ای زید کائن فی الدار، کائن فی الدار می‌‌شود جمله ناقصه. مثل همین ماء‌فی الکوز که جمله ناقصه است، ‌ماء فی الکوز لیس بموجود مثلا. ماء فی الکوز جمله ناقصه است. حالا بعضی‌ها مثل امام فرمودند زید فی الدار کائن در تقدیرش نیست، اصلا قضیه زید فی الدار با قضیه زید قائم فرق می‌‌کند. زید قائم مشتمل بر هوهویت تصدیقیه است، ‌زید فی الدار مشتمل بر نسبت تصدیقیه است یعنی حکم به وجود نسبت ظرفیه بین زید و دار. ما فعلا راجع به این جهت بحث نمی‌کنیم. این را در بحث جمله‌های تامه باید بحث کنیم. ما فعلا می‌‌خواهیم بگوییم معنای فی حالا در جمله ناقصه فعلا بحث کنیم. ماء فی الکوز، ‌جلوس فی المسجد، ‌ما می‌‌خواهیم بگوییم این‌ها وضع شده‌اند برای دلالت بر نسبت ظرفیه خارجیه؛ منتها معنای مستعمل‌فیه بالذات در ماء‌ فی الکوز شبح غیر مستقل است از این نسبت ظرفیه خارجیه. اگر شبح مستقل بود می‌‌گفتیم النسبة الظرفیة. حالا شما تعبیر شبح نکنید بگویید مفهوم. مفهوم غیر مستقل از نسبت ظرفیه خارجیه اگر در ذهن بود این‌جا می‌‌گویید النسبة الظرفیة، صلاحیت ایجاد ربط ندارد، اما اگر مفهوم غیر مستقل در ذهن شما بود که مستعمل‌فیه بالذات لفظ فی است از نسبت ظرفیه، این‌جا یعنی یک مفهوم مندک در دو مفهوم اسمی ماء و کوز، ‌این صلاحیت ایجاد ربط دارد.

و اگر مرحوم نائینی مقصودش این مطلب باشد که اباء ندارد کلام ایشان بر حمل بر این مطلب بسیار مطلب درستی هست. و مختار ما هم در معنای حرفی همین است. معنای حرفی منتها در این حروف جر که حروف نسبیه است که توضیح خواهیم داد همین هست که وضع لایجاد الربط به این نحو که معنای موضوع‌لهش عبارت است از شبح غیر مستقل یا مفهوم غیر مستقل و مندک در مفهومین اسمیین ماء و کوز. شما اگر می‌‌گفتید النسبة الظرفیة این می‌‌شد مفهوم مستقل، می‌‌شد شبح مستقل، این صلاحیت ایجاد ربط نداشت. اما فی مستعمل‌فیه بالذاتش، ‌آنی که در ذهن متکلم هست، ‌شبح غیر مستقل است، ‌مفهوم غیر مستقل است. و موضوع‌له بالعرضش لااقل یعنی آنی که عرف فی را حاکی از آن می‌‌بیند، ‌نسبت ظرفیه خارجیه است.

و الا این‌که بگوییم نسبت ظرفیه عنوان انتزاعی است ولی معنای فی در ذهن حقیقت معنای حرفی است، این توضیح می‌‌خواهد. نه، ‌هر دو شبح هستند، معنای فی، آنی که فی حاکی از آن است نسبت ظرفیه خارجیه است. النسبة الظرفیة هم حاکی از همین است، ‌منتها فرق‌شان این است که النسبة الظرفیة یک مفهوم مستقل در ذهن می‌‌آورد، چه در ذهن مستعمل چه در ذهن مستمع، منتها حاکی است بالعرض از نسبت ظرفیه خارجیه، ولی چون مفهومی که در ذهن است مفهوم مستقل است، گفتند این معنای حرفی نیست چون صلاحیت ربط ندارد. اما معنای فی مفهوم غیر مستقل است، شبح غیر مستقل است که متقوم است به مفهوم ماء و مفهوم کوز در مثال ما‌ء‌فی الکوز نه متقوم است به وجود ذهنی این‌ها یا وجود خارجی این‌ها.

[سؤال: ... جواب:] در خارج هم سیأتی ان‌شاءالله که بالاخره کون رابط ظرفی بین آب و کوز داریم. در آن‌جا متقوم است آن کون رابط به طرفین منتها وجود خارجی این کون رابط متقوم است به وجود خارجی طرفین. اما وقتی می‌‌خواهید تصور کنید، ‌اگر تصور کنید این کون رابط ظرفی را به ما هو علیه، باید غیر مستقل تصور کنید. مندک در طرفین تصور کنید. به تبع وجود ذهنی مفهوم ماء و مفهوم کوز، این مفهوم غیر مستقل هم موجود می‌‌شود یا این شبح غیر مستقل به تبع انقداح شبح ماء و کوز در ذهن منقدح می‌‌شود و این صلاحیت ایجاد ربط دارد. این راجع به حروف نسبیه که حروف جر معمولا این‌طور هستند.

[سؤال: ... جواب:] بله، ‌اگر مفهوم‌ها عوض بشود، به جای ماء فی الکوز بگویید جلوس فی المسجد، ‌این و لو متسانخ است با همان ماء فی الکوز، اما این مفهوم جلوس فی المسجد، ‌این مفهوم فی مندک است در جلوس و مسجد، ‌این غیر آن مفهوم فی در ماء فی الکوز است و لو متسانخ با اوست، اما ذاتش متقوم است در ماء فی الکوز به ماء و کوز در جلوس فی المسجد به جلوس و مسجد. ... مشترک لفظی به این معنا که واحد بالسنخ هستند اما ذات‌شان ذات مندک است یکی در ماء و کوز دیگری در جلوس و مسجد، ‌ولی بالاخره آن ذات غیر مستقل متسانخ است در هر دو.

راجع به فرمایش محقق نائینی چند ایراد دارد عرض کنم:

ایشان راجع به حروف استقراء کامل نکرده. بعضی از حروف نسبیه نیستند، ‌مثل لام تعریف. لام تعریف که ایجاد نسبت نمی‌کند. المدینة، ‌الرجل. پس این قسم از حروف، ‌حروف غیر نسبیه هستند. دو طرف ندارند، ایجاد نسبت نمی‌کنند. نسبت بین طرفین نیست. ایشان این را معنا نکرد. بعضی از حروف هستند، ‌حروف غیر نسبیه هستند. این را بعدها ما سه قسم خواهیم کرد حروف را، یک قسم حروف نسبیه است که کلام محقق نائینی نسبت به آن کاملا درست است.

اشکال دوم به محقق نائینی این است که ایشان فرمود معنای حرفی لحاظ تفصیلی نمی‌شود. این هم درست نیست. ما راجع به کلام مرحوم صاحب کفایه توجیه کردیم. گفتیم ایشان می‌‌گوید معنای حرفی لحاظ آلی باید بشود و الا معنای حرفی با معنای اسمی ذاتا یکی است. اشکال که کردند به صاحب کفایه که گاهی غرض اصلی در تفهیم و تفهم همان معنای حرفی است، ‌مثل هل جاء زید مع عمرو، ‌هل جاء زید علی الدابة، ‌هل رکب زید علی الدابة‌ که اصلا مجیء زید و رکوب زید مسلم است، ‌سؤال از کیفیت مجیء‌است، ‌کیفیت رکوب است که معنای حرفی بود. هل جاء‌زید مع عمرو، ‌هل جاء زید مع الدابة، هل رکب زید علی الدابة. گفتیم اشکال ندارد، معنای حرفی لحاظ آلی است یعنی مندک در طرفین دیده می‌‌شود و لو این معنای حرفی مقصود اصلی متکلم باشد، ‌اما باید او را مندکا فی الطرفین لحاظ کند. اما مرحوم نائینی یک عبارتی دارد جا برای دفاع نگذاشته. فرموده معنای حرفی چون برای ایجاد ربط است و اخطاری نیست، پس التفات تفصیلی به آن نمی‌شود.

عبارت ایشان این هست، ‌فرمودند: ان المعنی الحرفی غیر ملتفت الیه حال الاستعمال و ان الملتفت‌‌الیه هی المعانی الاسمیة‌ الاستقلالیة. خب این درست نیست. انسان می‌‌تواند التفات پیدا کند به معنای حرفی، منتها التفات به معنای حرفی این نیست که او مستقل در لحاظ باشد. نه، این معنای حرفی را مندکا در آن معناهای اسمی ما لحاظ می‌‌کنیم، اما تمرکز می‌‌کنیم روی آن معنای حرفی. این چه اشکالی دارد؟

این‌که در بحوث دفاع کردند از مرحوم نائینی، ‌فرمودند: بله درست است معنای حرفی لحاظ تفصیلی نمی‌شود و باید توجیه بشود این نقض‌ها. به نظر ما این نقض‌ها قابل توجیه نیست. مثلا توجیه چیه؟ توجیه این است که بگوییم ما در هل رکب زید علی الدابة معنای اسمی در نظرمان هست، هل کان زید فوق الدابة حین الرکوب‌ام لا؟ فوق می‌‌شود معنای اسمی. واقعا این توجیه قابل قبول است؟‌ یعنی شما وقتی می‌‌گویید أ رکب زید علی الدابة، معنای اسمی فوق در ذهن‌تان هست؟‌ قطعا این‌طور نیست. یا در بحوث توجیه می‌‌کنند می‌‌گویند شما حصه‌ای از رکوب در ذهن‌تان است، رکوب خاص، رکوب علی الدابة یک حصه‌ای است، ‌یک مفهوم إفرادی است. چه جور رجل حصه‌ای از انسان است، ‌رکوب علی الدابة هم یک مفهوم إفرادی است حصه‌ای است از رکوب. سؤال می‌‌کنید که آیا این حصه از رکوب که رکوب علی الدابة‌است محقق شد یا نه. خب بله این حصه را لحاظ استقلالی می‌‌کنید. مثل این‌که شما رجل را لحاظ استقلالی می‌‌کنید‌، ‌اشکال ندارد که. معنای حرفی را که لحاظ استقلالی نکردید، ‌حصه‌ای از رکوب را که اسمش را می‌‌توانستید بگذارید مکوب، ‌حالا اسم نگذاشتید گفتید رکوب علی الدابة، ‌شد یک حصه‌ای رکوب. این را لحاظ استقلالی کردید.

این هم خلاف وجدان عرفی است. أ رکب زید علی الدابة‌ام علی الطیارة. واقعا شما لحاظ استقلالی می‌‌کنید حصه‌ای رکوب را؟ ما عرض کردیم، ‌دیروز هم عرض کردیم، واقعا این تفسیر مرحوم آقای صدر از این معانی حرفیه در این نسب اولیه که حاکی از خارج هستند، خلاف‌شان ایشان است که رکوب علی الدابة‌ یک مفهوم مفرد است و ما به این مفهوم مفرد لحاظ تفصیلی می‌‌کنیم. عرض کردیم این‌ها خلاف وجدان است. من می‌‌گویم رکوب الدابة، دو مفهوم در ذهن من است اما این بدبخت "علی" که می‌آید همه چیز می‌‌خشکد، ناگهان این علی می‌آید می‌‌بینیم مفهوم کوچک شد، ‌شد یکی، این را وجدان عرفی قبول می‌‌کند؟‌یا می‌‌گوید وقتی می‌‌گویید رکوب علی الدابة مفاهیم بیشتر می‌‌شوند تا این‌که بگویید الرکوب الدابة. یک مفهوم جدیدی می‌آید که بله مفهوم غیر مستقل است و بین این دو تا مفهوم اسمی ایجاد ربط می‌‌کند. و به این می‌‌شود لحاظ تفصیلی کرد، ‌علی ما هو علیه من الاندکاک و التعلق بالطرفین.

پس این فرمایش محقق نائینی ناتمام است.

اشکال سوم به محقق نائینی این است که گفته می‌‌شود: جناب محقق نائینی! شما می‌‌گویید حرف وحدها هیچ معنا ندارد. این خلاف وجدان است. چند نفرند، شروع می‌‌کنند با هم صحبت کردند، می‌‌خواهند ما را زجر بدهند. یکی می‌‌گوید از، ‌حرف بعدش را هنوز نمی‌گوید، یکی می‌‌گوید در، یکی می‌‌گوید بر، خب بعدش را بگویید، می‌‌گویند حالا صبر کن. ما هنوز نشنیدیم معانی اسمیه بعدش را که یکی می‌‌گوید از تهران آمدم، فقط از را به ما گفته، ‌یکی می‌‌گوید در مسجد نماز خواندم، ‌فقط در را به ما گفته، یکی می‌‌گوید بر منبر تکیه زدم، ‌این‌ها را می‌‌خواهد بگوید ولی هنوز نگفته، ‌اولی گفت از، ‌دومی گفت در، ‌سومی گفت بر، ‌ما می‌‌فهمیم این‌ها معانیش با هم فرق می‌‌کند. حالا اگر یکی بگوید از، ‌یک عرب زبانی هم آن‌جا بگوید من، می‌‌گوییم این‌ها معنای حرف‌شان یکی است. چه جوری می‌‌شود، شبهه این است که جناب محقق نائینی!‌ فرمودید الحرف وحدها لامعنی لها در حالی که ما وجدانا فهمیدیم این آقا گفت از، آن آقا گفت در، ‌آن آقا گفت بر، ‌یک چیزهایی در ذهن ما آمد. کما این‌که یکی گفت از یکی گفت من، در ذهنم وحدت معنا آمد.

[سؤال: ... جواب:] یعنی شما فقط لفظ را سماع می‌‌کنید؟ بله معلوم است کسی بگوید ز، لفظ عمرو را نمی‌خواهد بگوید اما از ز معنا به ذهن‌تان می‌آید؟ از ز که معنا به ذهن‌تان نمی‌آید ولی وقتی که این آ می‌‌گوید از، ‌مدام می‌‌گوید از از می‌‌گویم خب خلاص کن ما را، از، ‌چی؟ او هم که می‌‌گوید من، به او هم می‌‌گوییم خلصنا، اما می‌‌فهمیم معنای از و معنا من یکی است. او هم که می‌‌گوید در، می‌‌فهمیم معنای کلام او با آنی که گفت از فرق می‌‌کند.

این شبهه‌ای است که ان‌شاءالله بررسی کنیم که چه جور ادعا می‌‌شود که حرف وحدها لامعنی لها؟ و شاید بخاطر همین شبهه است که آقای سیستانی فرمودند:‌ معنای حرفی هیچ فرقی با معنای اسمی نمی‌کند الا این‌که معنای حرفی همان معنای اسمی مندمج هست، معنای اسمی بسته، ملفوف، ‌مختصر. مثل لفظ چه جور می‌‌گویید دکتر می‌‌نویسید د یا عرب‌ها می‌‌گویند شاسمک؟ این مختصر‌ای شیء اسمک است. معنای حرفی هم شما سفره را که بستی می‌‌آوری، ‌بعد باز می‌‌کنی، ‌مهمان می‌‌گوید عجب غذایی، ‌جل الخالق، ‌ولی بسته که هست، همین‌ها هم هست، ‌معنای حرفی همان معنای اسمی است، ملفوف ولی معنای اسمی منتشر و مفصل است و لذا هیچ فرقی با هم نمی‌کنند. جای هم می‌‌نشینند، ‌بگو زید فوق السطح یا زید علی السطح، زید کالاسد زید مثل الاسد، ‌لیت الشباب یعود لنا أتمنی عود الشباب. هیچ فرقی با هم نمی‌کند الا در اختصار و تفصیل یا به تعبیر دیگر لف و نشر، اندماج و انبساط. شاید یک نکته‌اش همین باشد که می‌‌بینیم به تنهایی هم معنا از این‌ها به ذهن ما می‌آید.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا فردا.